

دلایل افزایش همکاری‌های امریکا و اتحادیه اروپا در مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی

ابومحمد عسگرخانی*

عزیزالله حاتم‌زاده**

چکیده

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، موضوع تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی بیش از گذشته برای غرب اهمیت یافت و در طول یک دهه اخیر مهم‌ترین چالش امنیتی پیش روی امریکا و اتحادیه اروپا بوده است. ایالات متحده و اتحادیه اروپا همواره بر اهمیت این تهدیدات و ضرورت مقابله با آن تأکید کرده‌اند. دوطرف در ابتدا نسبت به نحوه مقابله با این تهدیدات اختلافاتی با یکدیگر داشتند، اما به مرور زمان اختلاف‌های آنها کاهش و همکاری‌های آنها در مقابله با این تهدیدات افزایش یافت؛ به گونه‌ای که امروزه دیگر شاهد اختلافات دوطرف در زمینه مقابله با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی نیستیم. سؤال این مقاله این است که چه عواملی باعث افزایش همکاری‌های امریکا و اتحادیه اروپا در مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی شده‌اند؟ به نظر می‌رسد تلقی امریکا و اتحادیه اروپا از این تهدیدات به عنوان "تهدید مشترک"، تغییر برخی رهبران و سیاست‌گذاران در دوطرف، ماهیت این تهدیدات و تلاش امریکا و اتحادیه اروپا برای حفظ وضع موجود بین‌المللی به بهانه مبارزه با این تهدیدات، از مهم‌ترین عوامل افزایش همکاری‌های دو طرف است.

واژگان کلیدی

روابط فرآتلانتیکی، اتحادیه اروپا، امریکا، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی

Email: asgarkha@ut.ac.ir

Email: a.hatamzadeh@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۲/۷/۱۴

* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

** کارشناس ارشد رشته مطالعات اروپا- دانشگاه تهران

تاریخ ارسال: ۹۲/۲/۲۶

جستار گشایی

در طول یک دهه اخیر، ادبیات دانشگاهی و سیاسی در غرب بیش از هر چیز، به موضوع تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی و نحوه واکنش غرب به این موضوع پرداخته است. پس از آنکه روابط فرآتلاتیکی به دنبال فروپاشی شوروی با خلاء وجود یک دشمن مواجه بود، و در طول دهه ۱۹۹۰ با اما و اگرهای زیادی همراه بود، حوادث ۱۱ سپتامبر دوره جدیدی را در این روابط رقم زد. این حملات برای مدت کوتاهی حس انسجام و همبستگی غرب را در دوران جنگ سرد احیا کرد. اما موضوعاتی مانند ماهیت تهدید پیش‌رو، نقش و جایگاه آمریکا و اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل و همچنین درک آنها از این تهدید به تدریج زمینه را برای بروز اختلاف‌ها در میان آنها فراهم کرد. پس از آن و با مطرح شدن برنامه سلاح‌های کشتار جمعی کره شمالی، ایران و عراق، موضوع سلاح‌های کشتار جمعی نیز به عنوان یک چالش امنیتی مهم مطرح شد.

دو طرف ابتدا اختلافات آشکاری در زمینه درک تهدیدات و نحوه مقابله با آن داشتند. اما این اختلاف‌ها تنها یک روی مواضع فرآتلاتیکی در مقابله با تهدیدهای فوق بود. در واقع، مواضع آمریکا و اتحادیه

اروپا در دوره پس از ۱۱ سپتامبر به‌طور هم‌زمان شاهد اختلاف و همکاری بود، اما نکته قابل توجه این است که در طول چند سال اخیر، از سطح اختلاف‌های دو طرف کاسته شده و میزان همکاری آنها در این زمینه افزایش یافته است. آمریکا و اتحادیه اروپا در طول چند سال گذشته، از سطح بسیار بالایی از همکاری و هماهنگی برای مقابله با تهدیدها ناشی از تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی برخوردار بوده‌اند.

سؤال اصلی مقاله این است که چه عواملی باعث افزایش همکاری‌های آمریکا و اتحادیه اروپا در مقابله با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی و کاهش اختلاف‌های اولیه در میان آنها شده است؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه اصلی پژوهش این است که با توجه به اینکه آمریکا و اتحادیه اروپا خواستار حفظ وضع موجود در نظام بین‌المللی هستند، به طور مشترک این تهدیدها را به عنوان عاملی برای به چالش کشیدن نظم جهانی می‌نگرند و بر لزوم مقابله با آن تأکید می‌کنند. از سوی دیگر، اشتراکات تاریخی، فرهنگی، سیاسی و هویتی دوطرف زمینه را برای تقویت همکاری در میان آنها فراهم نموده است. همچنین ماهیت این تهدیدها به

و در نتیجه اساس واکنش دولت‌های معطوف به برقراری توازن یا دنباله‌روی را بیشتر در امیال و مقاصد می‌بیند تا در قدرت محض (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶، صص ۶۹۶-۶۹۵).

واقع‌گراها بر شکل‌گیری اتحاد علیه یک "دشمن یا تهدید مشترک" تأکید دارند و همین مبحث در ادبیات واقع‌گرایی، اساس نظری تحقیق پیش‌رو را تشکیل می‌دهد. در واقع، چنین به نظر می‌رسد که یکبار دیگر همانند دوران جنگ سرد یک تهدید "خارجی" همکاری‌های امریکا و اتحادیه اروپا را در حوزه سیاسی و امنیتی تقویت کرده است. با وجود این، اکتفای صرف به این چارچوب واقع‌گرایی برای بررسی موضوع حاضر با یک مشکل روبه‌روست؛ اینکه در ادبیات واقع‌گرایی غالباً از دولت‌ها یا اتحادی از دولت‌ها به عنوان عامل تهدید و دشمن نام برده می‌شود، در حالی که در موضوع حاضر، "تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی" که نمی‌توان در قالب رویکرد واقع‌گرایی آنها را "بازیگر" دانست، مطرح هستند. بنابراین، سعی شده است تا از مباحث مکتب کپنهاگ و مباحث بری بوزان و همچنین سازه‌انگاری در زمینه درک تهدید و امنیتی‌سازی نیز برای تبیین بهتر موضوع استفاده گردد.

گونه‌ای است که دوطرف برای مقابله با آن به همکاری با یکدیگر نیاز دارند.

روش مقایسه‌ای و تحلیلی، روش غالب در این مقاله است؛ به گونه‌ای که ضمن مقایسه رویکردها، اقدامات و اسناد دو طرف در مواجهه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، چرایی افزایش این همکاری‌ها مورد تحلیل قرار گیرد.

۱. چارچوب نظری

در چارچوب ادبیات واقع‌گرایی، اتحادها همواره هم در حوزه نظری و هم در عرصه عمل با موضوع موازنه قدرت مرتبط بوده‌اند. بر این اساس، دولت‌ها با یکدیگر متحد می‌شوند تا ضمن تکمیل توانایی‌های خود، به مقابله با اتحاد یا دولت رقیب بپردازند. از این دیدگاه، اتحادها تنها علیه "کسی یا چیزی" ایجاد می‌شوند (Liska, 1962, pp. 12, 26).

استفن والت^۱ معتقد است که اساس تشکیل اتحادها در سطح بین‌المللی، توازن تهدید^۲ است و نه توازن قدرت. دولت‌ها در واکنش نسبت به تهدیدها دست به اتحاد با یکدیگر می‌زنند؛ تهدیدهایی که شاید به‌طور کامل بر پایه قدرت دولت‌های معارض استوار نباشند. به همین دلیل، والت اساس تهدیدها

1. Stephen M. Walt
2. Balance of Threat

امنیتی کردن^۳ موضوعات را می‌توان نوع حادثه‌تری از سیاسی کردن^۴ دانست؛ از لحاظ نظری هر مسئله عمومی را می‌توان روی طیفی جای داد که از امور غیرسیاسی (که دولت با آن کاری ندارد و از هیچ راه دیگری هم موضوع بحث و تصمیم‌گیری همگانی قرار نمی‌گیرد) تا امور سیاسی (که بخشی از سیاست‌گذاری همگانی است و مستلزم تصمیم‌گیری و تخصیص منابع از سوی دولت یا به شکلی نادرتر نیازمند گونه دیگری از نظارت و تدبیر جمعی است) تا امور امنیتی (که همچون تهدیدی وجودی جلوه می‌کند که نیازمند آغاز تمهیدات اضطراری است و انجام اقداماتی در بیرون از مرزهای عادی رویه سیاسی را موجه می‌سازد) کشیده شده است. در اصل، جایگاه یک موضوع روی این طیف ثابت و قطعی نیست؛ بسته به اوضاع و احوال هر موضوعی می‌تواند روی هر بخشی از طیف جا بگیرد و در عمل، جایگاه هر موضوع از این دولت به آن دولت و با گذر زمان بسیار تفاوت می‌کند. برای مثال، برخی دولت‌ها مذهب را سیاسی می‌کنند (ایران، عربستان سعودی) و برخی دیگر نه (فرانسه و آمریکا). برخی فرهنگ را امنیتی می‌کنند (اتحاد جماهیر شوروی سابق و ایران) و برخی دیگر

نه (هند و انگلیس). (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶، صص ۵۰-۴۹).

با پایان جنگ سرد، احساس از بین رفتن تهدیدها تقویت و باعث افزایش امیدها برای داشتن آینده‌ای غیر امنیتی شده گردید. اما همراه این تغییر نوعی حس عدم قطعیت نیز وجود داشت و امنیتی کردن بار دیگر ادامه یافت. با گذشت دو دهه از پایان جنگ سرد، نگرانی‌های امنیتی هنوز متفاوت از گذشته، اما آنقدر منسجم هستند که تصویری جدید از امنیت ایجاد کنند. پس از پایان جنگ سرد موضوعاتی مانند تروریسم، جنایات سازمان‌یافته، مهاجرت، محیط زیست و... مطرح شدند که جدید نبودند، بلکه به دلیل پایان جنگ سرد به عنوان مسائل و مشکلات امنیتی مفصل‌بندی شدند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸، ص ۱۸۳).

بر این اساس، آمریکا و اتحادیه اروپا به ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر تلاش کردند تا موضوع تروریسم و همچنین گسترش سلاح‌های کشتار جمعی را به عنوان مهم‌ترین تهدیدهایی که حیات آنها را در خطر قرار می‌دهند، معرفی نمایند. این موضوع در استراتژی‌های امنیتی دو طرف، مواضع دولتمردان و اقدامات دولت‌های دوطرف آتلانتیک به خوبی قابل مشاهده است. در

3. Securitization
4. Politicalization

۲۲ آژانس پلیسی و اطلاعاتی را با حدود ۱۸۰ هزار کارمند ادغام نمود. این کشور اولین استراتژی خود را برای امنیت داخلی در ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۲ منتشر کرد که هدف آن بسیج و سازماندهی ملت آمریکا برای تأمین امنیت داخلی این کشور در مقابل حملات تروریستی بود (National Strategy for Homeland Security, 2002, p. vii). همچنین ایالات متحده در استراتژی امنیت ملی خود در سال ۲۰۰۲، خود را در حال "جنگ" با تروریسم بین‌المللی معرفی می‌کند (US National Security Strategy, 2002, p. 5).

پس از گذشت یک دهه، اگرچه نگرانی ایالات متحده از تروریسم تا حدودی کاهش یافته، اما تروریسم همچنان به عنوان یک تهدید مهم در استراتژی امنیتی این کشور مطرح است. اوباما با انتشار استراتژی امنیتی آمریکا در سال ۲۰۱۰، واژه جنگ علیه تروریسم را حذف کرد و به جای آن اعلام نمود که آمریکا "اکنون با القاعده و شرکای تروریست آن در جنگ است" (US National Security Strategy, 2010, I, II).

در زمینه سلاح‌های کشتار جمعی، آمریکا همواره از دهه ۱۹۹۰ نسبت به گسترش این نوع سلاح‌ها نگران بود و تلاش‌هایی برای مقابله با اقدامات دولت‌ها در این زمینه انجام

واقع، آمریکا و اتحادیه اروپا در طول یک دهه اخیر با معرفی این موضوعات به‌عنوان تهدیدهای امنیتی پیش‌روی خود، اقدامات گوناگون خود را، مانند حمله به افغانستان و عراق و اعمال فشار و تحریم‌های گسترده بر ایران، در جهان توجیه کرده‌اند.

۲- تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی؛ چالش‌های امنیتی غرب در یک دهه گذشته

تا سال ۱۹۹۱، محور توجه غرب در محاسبات امنیتی، تمرکز بر دفاع سرزمینی و تهدیدهای ناشی از جانب یک کشور خارجی، شوروی بود. در دهه ۱۹۹۰، توجهات به مدیریت بحران بین‌المللی و عملیات ثبات‌سازی که دولت‌های غربی چه در نزدیکی مرزهای خود و چه در سطح جهان با آن روبه‌رو بودند، انتقال یافت. اما پس از ۱۱ سپتامبر، دغدغه‌های امنیتی غرب تغییر کرد. بررسی اسناد و استراتژی‌های امنیتی نشان می‌دهد آمریکا و اتحادیه اروپا مهم‌ترین چالش‌های امنیتی خود را در یک دهه اخیر، تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی می‌دانند و بر ضرورت مقابله با آنها تأکید می‌کنند.

پس از حملات ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده وزارت امنیت داخلی^۵ را ایجاد کرد که

5. Homeland Security

داد. اما پس از حملات ۱۱ سپتامبر و به دنبال آن جنگ عراق و مطرح شدن برنامه هسته‌ای ایران، اهمیت این موضوع بیش از پیش برای دولت آمریکا مطرح شد. آمریکا استراتژی ملی خود را برای مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی در دسامبر ۲۰۰۲ تدوین کرد. این استراتژی بیان می‌دارد که مهم‌ترین تهدید پیش‌روی آمریکا، وجود سلاح‌های کشتار جمعی، هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی، در دست دولت‌های متخاصم و گروه‌های تروریستی است (US National Strategy to Combat Weapons of Mass Destruction, December 2002, p. 1). آمریکا در تاریخ ۱۳ فوریه ۲۰۰۶، استراتژی نظامی خود برای مقابله با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی را منتشر کرد. در این استراتژی ضمن تأکید مجدد بر خطر ناشی از این تهدید برای ایالات متحده، چارچوب نظامی و عملیاتی لازم برای منع گسترش تدوین شده است (US National Military Strategy to Combat Weapons of Mass Destruction, 2006, pp. 13-15). پس از روی کار آمدن اوباما نیز نگرانی از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی همچنان اهمیت بالایی در محاسبات امنیتی آمریکا برخوردار است. در این زمینه، اوباما در ۲۳ نوامبر ۲۰۰۹ استراتژی ملی مبارزه با

تهدیدهای بیولوژیکی را منتشر کرد. هدف از آن کاهش و مقابله با خطرات ناشی از این سلاح‌ها برای امریکاست (US National Strategy for Countering Biological Threats, 2009, p. 3). حملات ۱۱ سپتامبر باعث شد گفتمان اروپا راجع به تروریسم، از درک تروریسم به عنوان یک تهدید داخلی، به سوی تلقی تروریسم به عنوان یک تهدید مهم بین‌المللی تغییر یابد. از این پس تروریسم در صدر دستور کار سیاسی و امنیتی اتحادیه اروپا قرار گرفت (Casale, 2008, p. 51). در استراتژی امنیتی اروپا که در سال ۲۰۰۳ و به ابتکار خاویر سولانا تدوین شد، تروریسم یکی از تهدیدها اصلی پیش روی اتحادیه معرفی شد. بر این اساس، "تروریسم یک تهدید استراتژیک فزاینده برای کل اروپا محسوب می‌شود. موج اخیر تروریسم دارای یک گستره جهانی است و با بنیادگرایی مذهبی مرتبط است و از عوامل پیچیده‌ای، از فشارهای ناشی از مدرنیته گرفته تا بحران‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، نشئت می‌گیرد" (European Security Strategy, 2003, p. 3). علاوه بر این، به دنبال حملات تروریستی مادرید در سال ۲۰۰۴ و پس از آن حملات ۷ ژوئیه ۲۰۰۵ در لندن، اتحادیه اروپا بیش از پیش به اهمیت تروریسم پی برد و در نوامبر

شیمیایی، بیولوژیکی و ابزارهای پرتاب این تسلیحات به‌عنوان تهدیدهایی که مستقیم یا غیرمستقیم اتحادیه اروپا را هدف قرار می‌دهند، معرفی می‌شوند. (EU Strategy Against Proliferation of Weapons of Mass Destruction, 2003, pp. 3,4)

۳- کنار نهادن اختلاف‌های اولیه و تقویت همکاری‌های امریکا و اتحادیه اروپا در مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی

با وجود اینکه دو طرف آتلانتیک درباره اهمیت این تهدیدها اشتراک نظر داشتند، در سال‌های اولیه پس از حملات ۱۱ سپتامبر، اختلافاتی بین آنها درباره ماهیت این تهدیدها و نحوه مقابله با آن بروز کرد. تجربیات متفاوت، قوانین متفاوت، درک متفاوت از عوامل و ریشه‌های تروریسم و میزان جدی بودن تهدید ناشی از سلاح‌های کشتار جمعی و تأکید بر ابزارهای متفاوت برای مواجه شدن با این تهدیدها، مهم‌ترین حوزه‌های اختلاف امریکا و اتحادیه اروپا بودند. بنابراین، در حوزه عملیاتی مسائلی مانند استرداد فوق‌العاده و بازداشتگاه‌های مخفی، اطلاعات شخصی مسافران، به اشتراک گذاشتن اطلاعات انجمن

۲۰۰۵ استراتژی خود را برای مبارزه با تروریسم تدوین نمود. در استراتژی این اتحادیه برای مقابله با تروریسم که در سال ۲۰۰۵ تدوین شد، بر اهمیت تروریسم، ضرورت مقابله با آن و اقدامات لازم در این زمینه تأکید می‌شود (The European Union Counter-Terrorism Strategy, 2005, pp. 2-5)

اتحادیه اروپا در استراتژی امنیتی خود در سال ۲۰۰۳، سلاح‌های کشتار جمعی را به‌طور بالقوه اصلی‌ترین تهدید برای خود تلقی می‌کند و از رقابت فزاینده برای دسترسی به این سلاح‌ها به‌ویژه در منطقه خاورمیانه ابراز نگرانی می‌کند. خطر حملات ناشی از سلاح‌های شیمیایی و رادیولوژیکی به‌طور جدی گوشزد می‌شود. همچنین گسترش تکنولوژی موشکی به‌عنوان یک عامل بی‌ثباتی که می‌تواند اروپا را تهدید کند، مورد توجه قرار می‌گیرد. در این چارچوب، به نظر اتحادیه اروپا مخوف‌ترین حالت این است که گروه‌های تروریستی به سلاح‌های کشتار جمعی دسترسی پیدا کنند (European Security Strategy, 2003, p.4). همچنین در استراتژی اتحادیه برای مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی که در سال ۲۰۰۳ تدوین شد، بر اهمیت سلاح‌های کشتار جمعی و ابزارهای پرتاب آنها تأکید می‌شود و سلاح‌های اتمی،

مخابرات مالی بین بانکی در سراسر جهان^۷، جایگاه حقوق بشر و حقوق شهروندان در مبارزه با تروریسم، میزان جدی بودن خطر ناشی از سلاح‌های کشتار جمعی و همچنین نحوه مقابله با گسترش این سلاح‌ها از مهم‌ترین موضوعاتی بود که دو طرف بر سر آنها اختلاف داشتند (درویشی و حاتم‌زاده، ۱۳۹۲، صص ۱۴۳-۱۵۱).

با وجود اختلاف‌های اولیه، به تدریج همکاری‌های دو طرف افزایش و حوزه‌های مورد اختلاف نیز کاهش یافت. آمریکا و اتحادیه اروپا به این موضوع پی بردند که برای مقابله بهتر با این تهدیدها به همکاری با یکدیگر نیاز دارند. این حملات نوع جدیدی از تهدید امنیتی را در مقابل غرب مطرح کرد. و از آنجایی که این تهدیدها هم اروپا و هم آمریکا را هدف قرار می‌داد، انتظار می‌رفت که آنها همکاری‌ها و هماهنگی‌های خود را برای مبارزه با این چالش جدید تقویت کنند (Mladenov, 2010, p. 229).

امریکا و اتحادیه اروپا تهدید ناشی از تروریسم بنیادگرایی اسلامی را یک چالش اساسی برای اتحاد فرآتلانتیک می‌دانستند که ارزش‌ها و منافع مشترک آنها را تهدید می‌کند (Mc Namara, 2011, p. 1). بنابراین دو طرف

به خوبی از نیاز به همکاری با یکدیگر برای مبارزه با تروریسم آگاه بودند؛ آمریکا می‌دانست برای جنگ با تروریسم به متحدان خود نیاز دارد. این کشور در استراتژی امنیت ملی خود در سال ۲۰۰۲ بیان می‌کند که برای مقابله بهتر با تروریسم به کمک متحدان خود نیاز دارد و تلاش خواهد کرد تا اتحاد خود را با آنها تقویت کند (US National Security Strategy, 2002, p. 6). همچنین اتحادیه اروپا معتقد بود که برای مبارزه موفق با تروریسم بنیادگرا به یاری دیگران به ویژه آمریکا نیازمند است. بنابراین، در طول یک دهه گذشته شاهد تقویت همکاری‌های پلیسی و قضایی، گسترش همکاری در قالب ناتو برای مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، مبارزه مشترک و هماهنگ با تأمین مالی تروریسم، گسترش مذاکرات و گفتگوهای دوجانبه در زمینه مبارزه با این تهدیدها، همکاری در حوزه تأمین امنیت حمل و نقل هوایی و دریایی و همچنین همکاری‌های بیشتر در زمینه مبارزه با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی بوده‌ایم (درویشی و حاتم‌زاده، ۱۳۹۲، صص ۱۵۷-۱۵۱). تقویت این همکاری‌ها و نزدیک شدن مواضع دوطرف در مقابل تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی متاثر از عوامل مختلفی است که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.

7. The Society for Worldwide Inter-bank Financial Telecommunication.

۴- دلایل افزایش همکاری آمریکا و اتحادیه اروپا در مقابله با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی

همان‌طور که گفته شد، امروزه اختلاف‌های اولیه آمریکا و اتحادیه اروپا درباره نحوه مقابله با تهدیدهای ناشی از تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی دیگر مانند گذشته پررنگ نیست و هماهنگی و همکاری دوطرف در این زمینه بیش از گذشته محسوس است. افزایش همکاری‌های آمریکا و اتحادیه اروپا در مقابله با این تهدیدها متأثر از عوامل مختلفی است. در بخش چهارم و پایانی مقاله که پاسخ به سؤال اصلی است، علت‌های مختلف افزایش این همکاری‌ها بررسی می‌شود.

۴-۱- تهدید مشترک

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که دولت‌ها را برای همکاری به‌ویژه در حوزه امنیتی تشویق می‌کند، وجود یک تهدید یا چالش مشترک است. در واقع، همان‌طور که واقع‌گرایان ادعا می‌کنند، هر اتحاد و ائتلافی در عرصه بین‌المللی نیازمند وجود یک "دشمن مشترک" است. اگرچه اشتراکات فرهنگی و تمدنی کشورها می‌تواند نقش عمده‌ای در گسترش همکاری‌ها داشته باشد، اما نمی‌تواند به‌عنوان

تنها دلیل شکل‌گیری اتحاد و ائتلاف بین چند کشور یا بازیگر بین‌المللی ایفای نقش کند. تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی تهدیدهایی هستند که اگرچه دولت‌ها می‌توانند با آنها در ارتباط باشند، اما صرفاً نمی‌توان آنها را با یک یا چند دولت خاص مرتبط دانست. این تهدیدها باعث شکل‌گیری مجدد مفهوم "تهدید مشترک" برای آمریکا و اروپا شدند.

پس از حملات ۱۱ سپتامبر و برجسته شدن اهمیت تهدیدهای فوق، همانند دوران جنگ سرد بار دیگر فلسفه وجودی روابط فرآتلانتیکی مورد تأیید قرار گرفت و ترس از وجود "دشمن مشترک" زمینه‌های نزدیکی دوقاره را به خصوص در ابعاد امنیتی فراهم نمود و آمریکا و اروپا را نسبت به مزایای منافع مشترک در همکاری برای مدیریت مناقشات آگاه کرد (خضری، ۱۳۸۸، ص ۴۶۰). همکاری متقابل برای مبارزه با تهدید، نیازمند اعتماد متقابل و درک مشترک از تهدید می‌باشد که این موضوع در مورد موضوع آمریکا و اتحادیه اروپا به تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی صدق می‌کند. اگرچه آمریکا و اتحادیه اروپا شدت تهدید را به یک میزان مهم نمی‌دانستند، اما درباره وجود تهدید و اهمیت آن درک یکسانی داشتند. این موضوع در دو سطح قابل مشاهده است: نخست، در

سطح افکار عمومی و درک مردم دوطرف از تهدید که بیانگر اشتراکات فراوانی در این زمینه است و دوم، در استراتژی‌ها و دستورکارهای امنیتی دوطرف که بیانگر درک مشترک دولت‌های دوطرف آتلانتیک از این تهدیدهاست. در زمینه درک افکار عمومی از تهدید، آمارها بیانگر مشابهت زیاد بین ادراکات مردم آمریکا و اتحادیه اروپا درباره مهم‌ترین تهدیدهای بین‌المللی است.

نگاره شماره (۱) - رتبه تهدیدها در افکار عمومی آمریکا و اتحادیه اروپا

رتبه	رتبه تهدید در آمریکا	شدت تهدید در نزد اروپایی‌ها (درصد)	شدت تهدید در نزد آمریکا بی‌ها (درصد)	نوع تهدید
۱	۱	۶۵	۹۱	تروریسم بین‌الملل
۴	۴	۴۹	۶۱	بنیادگرایی اسلامی
۲	۲	۵۸	۸۶	برنامه هسته‌ای عراق

(Isernia and Everts, 2004, p. 236)

در سال‌های اولیه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، افکار عمومی در آمریکا و اتحادیه اروپا اولویت تهدیدهای مهم پیش‌روی خود را یکسان می‌دانستند. نکته مورد توجه این است که شدت این تهدیدها که ابتدا در نزد دوطرف متفاوت بود و افکار عمومی آمریکا بیش از اروپایی‌ها نگران تهدیدها بودند،

به تدریج در سال‌های بعد به هم نزدیک شد. به این معنا که درصد درک تهدید در افکار عمومی دوطرف به هم نزدیک‌تر شده است. همان‌طور که دانیل فرید^۸، معاون وزیر خارجه آمریکا بیان می‌کند "نگرش آمریکا و اروپایی‌ها درباره چالش‌های جهانی و استراتژی مناسب برای مقابله با آن در دوره پس از ۱۱ سپتامبر به‌طور فزاینده‌ای به سمت هماهنگی حرکت کرده‌است...." (Fried, Speech in the House of Representatives, March 8, 2006).
 اساس آمار صندوق آلمانی مارشال در سال ۲۰۰۸، درک آمریکا و اتحادیه اروپا از این تهدیدها تا حدود زیادی به هم نزدیک شده‌است:

نگاره شماره (۲) - درک افکار عمومی آمریکا و اتحادیه اروپا از تهدید

نوع تهدید	شدت تهدید در نزد آمریکایی‌ها (درصد)	شدت تهدید در نزد اروپایی‌ها (درصد)
تروریسم بین‌الملل	۶۹	۶۲
بنیادگرایی اسلامی	۵۳	۴۷
برنامه هسته‌ای ایران	۶۹	۵۲

(Transatlantic Trends, 2008, p. 9)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، تفاوت درصد درک آمریکا و اتحادیه اروپا از سه

8. Daniel Fried

سال ۲۰۰۳، استراتژی این اتحادیه برای مبارزه با تروریسم در سال ۲۰۰۵ و همچنین استراتژی اتحادیه برای مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی که در سال ۲۰۰۳ تدوین شد، و مقایسه این استراتژی‌ها با یکدیگر به‌خوبی بیانگر هماهنگی امریکا و اتحادیه اروپا در درک این تهدیدهاست. همچنین، مواضع و بیانیه‌های مشترک دوطرف که در قسمت‌های قبلی به آنها اشاره شد، نمونه دیگری از درک مشترک دوطرف آتلانتیک از تهدیدها تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی می‌باشد.

۲-۴- ماهیت تهدیدها و لزوم همکاری

یکی از مهم‌ترین دلایل افزایش همکاری‌های امریکا و اتحادیه اروپا در مقابله با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، ماهیت این تهدیدها بوده است؛ به این معنا که عدم شفافیت، پراکندگی و گستردگی، دشواری کنترل و ویژگی‌های دیگر تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، امریکا و اتحادیه اروپا را به این نتیجه رساند که مقابله با این تهدیدها به‌تنهایی دشوار و غیرممکن است. بنابراین، دوطرف برای مقابله بهتر با این تهدیدها، همکاری دوجانبه خود را گسترش دادند.

تهدید فوق‌کاهش یافته و این موضوع به‌خوبی بیانگر این است که افکار عمومی در دوطرف چگونه دیدگاه مشابهی نسبت به جهان و تهدیدهای پیش رو دارند. حوزه دوم که بیانگر وجود درک مشترکی از تهدید بین امریکا و اتحادیه اروپا می‌باشد، مواضع و استراتژی‌های دوطرف در حوزه مسائل امنیتی و تهدیدها پیش‌رو می‌باشد. بررسی این اسناد نشان می‌دهد که هر دو طرف مهم‌ترین تهدیدهای پیش‌روی خود را تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی می‌دانند و بر لزوم مقابله با آن تأکید می‌کنند. اگرچه امریکا و اتحادیه اروپا شدت تهدیدها را کاملاً یکسان درک نمی‌کردند و همچنین درباره نحوه مقابله با آن اختلاف‌هایی داشتند، اما به‌طور مشترک تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی و همچنین احتمال پیوند بین این دو را مهم‌ترین و خطرناک‌ترین تهدید پیش‌روی خود اعلام کردند. این موضوع، به‌طور طبیعی امریکا و اتحادیه اروپا را در مبارزه با این تهدیدها در کنار یکدیگر قرار می‌داد. بررسی اولین استراتژی امنیت ملی امریکا در سال‌های ۲۰۰۲، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰، استراتژی ملی این کشور برای مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی در سال‌های ۲۰۰۲، ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹ از یک‌سو، و استراتژی امنیتی اروپا در

تهدید واحد شوروی در گذشته، همکاری ساده در قالب ناتو را در صورت حمله در پی داشت. تروریسم نوع متفاوتی از چالش را ایجاد کرد؛ زیرا یک دشمن واحد نیست و نیازمند یک شبکه همکاری در بسیاری از زمینه‌ها به جای تعهد صرف به استفاده از زور در صورت حمله می‌باشد. همچنین این شبکه همکاری برای آنکه مؤثر باشد، باید در قالب همکاری سازمان‌های چندجانبه عملی شود (Rees, 2006, p. 22).

تروریسم جنبه‌های گوناگونی دارد و آمریکا یا هیچ کشور دیگری به تنهایی نمی‌تواند در جنگ با تروریسم پیروز شود. مبارزه با تروریسم، ابزارهایی فراتر از ابزار نظامی می‌خواهد؛ برای مثال، دولت‌ها برای مبارزه با تروریسم باید در عرصه‌های مختلف نظامی، مالی، اجرای قانون، اطلاعاتی و ثبات‌سازی با یکدیگر همکاری کنند. همچنین اقدام در این زمینه به حمایت دیپلماسی و حتی دیپلماسی عمومی نیاز دارد؛ دیپلماسی می‌تواند اتحادها را ایجاد و حفظ کند و دیپلماسی عمومی می‌تواند مردم جهان را متقاعد کند که ارزش‌های دموکراتیک و احترام به حاکمیت قانون برای رفاه بشری و جهانی از ایدئولوژی‌هایی که بر عدم تساهل و نابودی تأکید می‌کنند، بهتر است (Armitage, 2007).

2) p. تروریسم بین‌المللی، دولت‌های فرآتلانتیک را با یک تهدید پیچیده و مهم روبه‌رو کرد که نیازمند پاسخ استراتژیک چندجانبه شامل ابعاد گسترده سیاسی و تعداد زیادی از بازیگران بین‌المللی می‌شود و انتظار نمی‌رود که هیچ رویکرد یا نهادی به تنهایی بتواند به مقابله با آن بپردازد (Rees, 2006, p. 28).

در واقع، بسیاری معتقدند که با توجه به ماهیت و نقش آمریکا و اتحادیه اروپا در عرصه جهانی این دو بازیگر می‌توانند به‌عنوان مکمل یکدیگر به‌طور مناسب‌تری به مبارزه با تهدیدهای فوق بپردازند. بر این اساس، در برخی مناطق بی‌ثبات، همکاری نزدیک بین اتحادیه اروپا و آمریکا منافی به ارمغان می‌آورد؛ اگرچه اتحادیه اروپا نمی‌تواند یک نیروی نظامی مؤثر داشته باشد، اما ظرفیت نهادسازی غیرنظامی آن و توانایی این اتحادیه در برقراری صلح، می‌تواند عامل مهمی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی باشد (Korski et al, 2009, p. 1).

در زمینه سلاح‌های کشتار جمعی، سران آمریکا و اتحادیه اروپا با تکیه بر تجارب بحران عراق تلاش کردند تا مساعی خود را برای جلوگیری از تهدید گسترش سلاح‌های کشتار جمعی هماهنگ نمایند. آمریکا پذیرفت

۴-۳- تغییر رهبران در دوسوی آتلانتیک و تقویت همکاری‌ها

از آنجا که رهبران هر کشور در قالب رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، صدراعظم و غیره به‌عنوان تصمیم‌گیرندگان یک کشور محسوب می‌شوند، دیدگاه‌ها و نظرات آنها نقش تعیین‌کننده‌ای در روابط خارجی کشورها دارد. اگرچه در این تحقیق اتحادیه اروپا به‌عنوان یک مجموعه واحد مورد بررسی قرار گرفت و روابط آن با ایالات متحده در این چارچوب توضیح داده‌شد؛ اما کشورهای فرانسه، آلمان و انگلیس به‌عنوان اصلی‌ترین قدرت‌های اروپایی ضمن اینکه نقش بسیار مهمی در تعیین و اجرای سیاست‌های این اتحادیه دارند، همواره از جایگاه تعیین‌کننده‌ای در روابط اتحادیه اروپا و آمریکا برخوردار بوده‌اند. از طرف دیگر، حضور هر یک از دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات در آمریکا می‌تواند بر ماهیت روابط این کشور با اتحادیه اروپا تأثیر بگذارد. بر این اساس، اختلاف‌های دوطرف در زمینه مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی و همچنین سایر موضوعات جهانی در اوایل قرن بیست و یکم تا حدود زیادی متأثر از وجود رهبرانی مانند بوش، شیراک و شرودر بود. در مقابل، به قدرت رسیدن افرادی مانند مرکل،

که نباید به صورت یکجانبه دست به اقدام نظامی پیشگیرانه بزند و باید به راهکارهای چندجانبه در حل و فصل مسائل بین‌المللی متعهد باشد. اروپایی‌ها نیز که همواره آمریکا را متهم به اغراق در برآورد تهدیدها امنیتی از سوی کشورهای به اصطلاح خودسر می‌نمودند، اهداف و دیدگاه‌های خود را بیش از پیش با آمریکا هماهنگ کردند. در این زمینه، توافقات دوسوی آتلانتیک به این نتیجه منتهی گردید که اختلاف نظر اروپا و آمریکا در بحران عراق در مورد ایران تکرار نشود (کریمی، ۱۳۸۷، ص ۷۱۰). آمریکا پس از حمله به عراق با این واقعیت روبه‌رو شد که هرچند بالاترین توان نظامی و قدرت مدیریت امور بین‌المللی را دارد، ولی موضوعات مهم جهانی و مشکلات بین‌المللی آنچنان گسترده هستند که این کشور نیز به‌تنهایی نمی‌تواند راه‌حلی برای آنها پیدا کند. همین امر باعث شد که آمریکا بار دیگر به استفاده دوباره و حمایت از سازمان‌های بین‌المللی و گرایش به چندجانبه‌گرایی رو بیاورد. در واقع، اروپا و آمریکا قادر نیستند در برخورد با مشکلات جهانی به تنهایی عمل کنند، به‌همین دلیل مجبور هستند که به نوعی با هم همکاری داشته باشند.

سارکوزی و اوباما باعث شد همکاری‌های فراتلانتیکی در موضوعات مختلف و به‌ویژه مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی افزایش یابد. در ادامه تأثیر تغییر رهبران در فرانسه، آلمان و آمریکا بر همکاری‌های دوطرف مورد بررسی قرار گیرد.

الف) فرانسه

فرانسه در دوران پس از جنگ سرد همواره دارای اختلاف‌ها زیادی با آمریکا درباره مسائل اروپا و جهان بوده است. استقلال‌خواهی فرانسه و مخالفت با برنامه‌ها و اقدامات آمریکا در دوران ژنرال دوگل به اوج خود رسید. پس از دوگل، مهم‌ترین اصول سیاست خارجی وی همچنان در عملکرد دولت‌های مختلف در فرانسه تداوم یافت. این اصول که عبارت بودند از: حمایت از چندجانبه‌گرایی، سیاست خارجی فعال و کنش‌مند در عرصه جهانی، حفظ استقلال عمل در سیاست خارجی این کشور و تأکید بر اروپاگرایی در مقابل آتلانتیک‌گرایی همه به نوعی دارای رگه‌هایی از مخالفت با آمریکا بودند.

فرانسه در راستای مبارزه با تروریسم، با آمریکا در جنگ افغانستان و ساقط کردن طالبان همکاری کرد، زیرا نظام حاکم بر افغانستان را تهدید علیه صلح و امنیت

بین‌المللی می‌دانست. اما ادامه روندی که آمریکا به رهبری نومحافظه‌کاران برای حمله به عراق و برکناری صدام حسین در پیش گرفته بود، نه تنها با سیاست‌های گلیستی فرانسه مبنی بر مخالفت با جهان تک‌قطبی و یکجانبه‌گرایی، هماهنگی نداشت، بلکه با سیاست‌های خاورمیانه‌ای و دیپلماسی عربی فرانسه و همچنین منافع و نفوذ استراتژیک این کشور در عراق نیز تضاد پیدا می‌کرد. حمله آمریکا به عراق با وجود مخالفت شورای امنیت، مخالفت شدید فرانسه با این اقدام، عدم امضای پیمان کیوتو از سوی آمریکا، مخالفت با اساسنامه دادگاه جنایی بین‌المللی و طرح محور شرارت از سوی بوش و تأکید بر استفاده از جنگ پیش‌دستانه، اختلاف‌ها فرانسه و آمریکا را بیش از پیش تشدید کرد (ملاقیدی، ۱۳۸۹، ص ۳۸).

اما پیروزی سارکوزی در انتخابات سال ۲۰۰۷، تأثیرات مهمی بر سیاست خارجی فرانسه گذاشت و به نوعی دوره جدیدی را در سیاست خارجی این کشور رقم زد. مهم‌ترین هدف اعلامی و اعمالی سارکوزی، عبور از چارچوب گلیستی سیاست خارجی بود که برای مدت بیش از چند دهه بر سیاست خارجی این کشور حاکم بود. بر این اساس، سارکوزی برخلاف دوگل، اروپاگرایی را با

تا به این طریق بتواند در جریان تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری حضور مؤثر داشته باشد. سارکوزی در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری از رقیب سوسیالیست خود شکست خورد. فرانسوا اولاند اگرچه همانند سارکوزی تمایلی برای تقویت مناسبات فرآتلانتیکی ندارد، و بسیاری بر این اعتقادند که در دوره ریاست جمهوری او از سطح این روابط کاسته خواهد شد، به نظر نمی‌رسد که به‌دنبال تغییر گسترده‌ای در سطح روابط ایجاد شده بین دوطرف آتلانتیک باشد، و همانند دوران شیراک به مقابله با امریکا بپردازد. در مجموع، به‌نظر می‌رسد که بنای مستحکمی که سارکوزی در روابط با امریکا ایجاد کرد، و همکاری‌های فراوان دوطرف در موضوعات مختلف جهانی، همچنان پایدار خواهد ماند.

(ب) آلمان

در سیاست خارجی آلمان، در دوره دولت‌های دموکرات مسیحی محور برلین-لندن - واشنگتن بیشتر تقویت می‌شود و در دوره حکومت سوسیال دموکرات‌ها، محور پاریس-برلین-مسکو از اهمیت زیادی برخوردار است (احمدی لفسورکی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۰). آلمان در طول دوران جنگ سرد و پس از آن همواره روابط سازنده و مستحکمی با ایالات متحده داشته است و دوران صدراعظمی گرهارد شرودر

آتلانتیک‌گرایی در تضاد ندانست و سعی کرد با برقراری پیوند نزدیک با ایالات متحده و همچنین تقویت همگرایی اروپایی به نوعی بین این دو ارتباط برقرار کند.

انتخاب نیکولا سارکوزی در مه ۲۰۰۷ به ریاست جمهوری فرانسه مهم‌ترین تحول در روابط فرآتلانتیکی بود؛ سارکوزی سیاست فرآتلانتیکی جدیدی درپیش گرفت که توانست موجب تغییر در نوع مناسبات ناتو - اتحادیه اروپا شود. استدلال سارکوزی این بود که اروپا نمی‌تواند بدون برخورداری از روابط مناسب با ایالات متحده به منافع و جایگاه خود در نظام بین‌الملل دست پیدا کند. وی اعلام کرد که فرانسه عضویت مجدد در فرماندهی نظام یکپارچه را مورد بررسی قرار خواهد داد. این امر در اجلاس ناتو در آوریل ۲۰۰۹ در استراسبورگ-کهل تحقق پیدا کرد (Keohane, 2009, p.134).

در دوره سارکوزی که امریکاگراترین رئیس‌جمهور فرانسه در تاریخ جمهوری پنجم به حساب می‌آید، همکاری با امریکا در زمینه مسائل اقتصادی، بین‌المللی و منطقه‌ای به‌ویژه در منطقه خاورمیانه افزایش یافت. همچنین فرانسه در دوره سارکوزی بار دیگر به ساختار فرماندهی و عملیاتی ناتو بازگشت و همکاری خود را با این سازمان افزایش داد

در واقع انحرافی از مسیر روابط آلمان با آمریکا بود. مرکل بار دیگر به مسیر روابط خوب و نزدیک سنتی با واشنگتن بازگشت. در دوره شرودر، مرکل به عنوان رهبر اپوزیسیون تلاش می‌کرد روابط خوبی با دولت بوش برقرار سازد. مخالفت با شرودر و عدم مخالفت با جنگ عراق، دو موضوعی بود که مواضع مرکل را به بوش نزدیک می‌کرد (Mahncke, 2009, pp. 80, 81).

پس از پیروزی خانم آنجلا مرکل و حزب دموکرات مسیحی در انتخابات اکتبر ۲۰۰۵، آلمان تلاش کرد بر مشارکت فرآتلانتیکی و همکاری بیشتر و نزدیک‌تر با ایالات متحده تأکید بیشتری داشته باشد؛ و نوعی توازن بین همگرایی اروپایی با همگرایی فرآتلانتیکی به وجود بیاورد. اصولاً حفظ و توسعه روابط گسترده با آمریکا از اهداف اصلی کلیه دولت‌های دموکرات مسیحی بوده و مرکل نیز بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن تلاش کرد روابط دو کشور را که بعد از مخالفت آلمان با جنگ عراق آسیب دیده بود، ترمیم کند و توسعه دهد (احمدی لفورکی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۳). اگرچه آلمان به‌طور کلی چندان تمایلی برای حضور در عرصه سیاست بین‌المللی ندارد، اما مرکل در طول دوره صدر اعظمی خود تلاش فراوانی کرد تا خاطره اختلاف‌های دوطرف در جنگ عراق را از بین

ببرد و همکاری‌های خود را با ایالات متحده در سطوح گوناگون افزایش دهد.

پ) آمریکا

موضوعی که بیش از هر چیزی به بهبود روابط فرآتلانتیکی و تقویت همکاری‌های دوطرف کمک نمود، پیروزی اوپاما در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۹ بود. اوپاما برخلاف بوش بر تقویت همکاری با اتحادیه اروپا تأکید داشت و افکار عمومی و دولت‌های عضو اتحادیه اروپا نیز از به‌قدرت رسیدن او استقبال کردند. واقعیت این است که یکی از مهم‌ترین موانع همکاری‌های آمریکا با اتحادیه اروپا، جورج بوش پسر و سیاست‌های یکجانبه وی بود. در دوره بوش پسر، بی‌اعتمادی و یأس اروپایی‌ها از آمریکا به اوج خود رسید. اگرچه جورج بوش در طول دوره دوم ریاست جمهوری خود تلاش کرد که مناسبات خود را با اتحادیه اروپا تقویت کند و در زمینه موضوعات مختلف بین‌المللی به همکاری با آنها بپردازد (Mahncke, 2009, p. 87). اما هم دولت‌ها و هم مردم اروپا به‌خوبی از این موضوع آگاه بودند، که در رویکرد کلان و یکجانبه دولت بوش جایگاه چندانی ندارند. در مقابل، تصور غالب در بین اروپایی‌ها این بود که پیروزی اوپاما با منافع و ارزش‌های آنها

سازگارتر است. مقایسه میزان محبوبیت این دو به‌خوبی بیانگر این موضوع است:
نگاره شماره (۳) - مقایسه محبوبیت اوباما و بوش در افکار عمومی برخی کشورهای عضو

اتحادیه اروپا

رومانی	اسلوواکی	بلغارستان	پرتغال	هلند	انگلستان	اسپانیا	ایتالیا	فرانسه	آلمان	
۴۴	۱۹	۲۲	۲۰	۱۸	۱۷	۱۱	۲۷	۱۱	۱۲	میزان موافقت با بوش
۵۸	۷۱	۷۲	۹۰	۹۰	۸۲	۸۵	۹۱	۸۸	۹۲	میزان موافقت با اوباما

(Transatlantic Trends, 2009, p. 7)

بسیاری از موضوعات جهانی، امریکا متحدی نزدیک‌تر از اروپایی‌ها ندارد" (Clinton, January 13 2009). با روی کار آمدن اوباما، و تأکید او مبنی بر تغییر و لزوم تصحیح سیاست‌های اشتباه گذشته، چندجانبه‌گرایی جدید در دستور کار قرار گرفت. از آنجا که اتحادیه اروپا نیز در تعریف استراتژی امنیتی خود بر این نکته تأکید کرده که در جهانی که تهدیدهای جهانی، بازارهای جهانی و رسانه‌های جهانی وجود دارند، امنیت و شکوفایی اروپا به شکل فزاینده به یک نظام چندجانبه مؤثر بستگی پیدا کرده است، تأکید اوباما بر تغییر رویکرد بوش و در پیش گرفتن چندجانبه‌گرایی، فرصتی را برای همکاری بیشتر در دوسوی آتلانتیک گشود (ایزدی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۴). تأکید اوباما بر تقویت چندجانبه‌گرایی در مقابله با بحران‌های بین‌المللی مورد استقبال اروپایی‌ها قرار گرفت، زیرا بدون شک آنها

اوباما از حزب دموکرات امریکا است که معمولاً اروپایی‌تر از جمهوریخواهان هستند (کگان، ۱۳۸۲، ص ۱۵). در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما، سیاست خارجی امریکا تا حدودی تغییر کرد و بازگشت از سبک مقابله‌جویانه متداوم دوره بوش، فرصتی را برای جاه‌طلبی‌های اتحادیه اروپا در زمینه چندجانبه‌گرایی فراهم نمود (de Vasconcelos and Zaborowski, 2009, p. 11). طرفداران روابط فرآتلانتیکی در اروپا و امریکا امیدوار بودند که او به بهبود روابط کمک نماید؛ اوباما به همراه تیم اقتصادی، امنیتی و وزارت خارجه در ماه‌های اول ریاست جمهوری خود به روشنی اعلام کردند که در مواجهه با مهم‌ترین چالش‌های بین‌المللی، احیای مشارکت فرآتلانتیک ضروری است. هیلاری کلینتون، وزیر خارجه امریکا، در نطقی در مجلس سنای این کشور اعلام کرد که "در

می‌توانستند در این چارچوب نقش فعال‌تری نسبت به دوره بوش ایفا کنند. روی هم رفته، اولویت‌های آمریکا در دوره اوباما همان اولویت‌های اتحادیه اروپا بودند؛ تلاش برای بستن گوانتانامو، تعدیل شعار جنگ علیه تروریسم و تقویت رویکرد قضایی و حقوقی به این موضوع، فراخواندن سربازان آمریکا از عراق تا پایان سال ۲۰۱۱، تعدیل در مواضع نسبت به ایران، طرفداری از یک دستورکار مشخص برای خلع سلاح، و تلاش دائمی برای یافتن یک راه‌حل در منازعه اسرائیل و فلسطین به عنوان موضوع محوری تحقق صلح در خاورمیانه همه از شعارها و برنامه‌های اوباما بودند، که با رویکرد اروپایی‌ها سازگار بود.

در مجموع، پس از یک دوره بحرانی در روابط دوطرف آتلانتیک که زمان حمله به عراق توسط آمریکا و مخالفت کشورهای آلمان و فرانسه با این اقدام اتفاق افتاد، به تدریج روابط آمریکا و اتحادیه اروپا رو به بهبود گذاشت. سیاستمدارانی که در رقابت‌های انتخاباتی یک دهه اخیر در این کشورها به قدرت رسیدند (مرکل، سارکوزی و اوباما) تأکید بسیاری بر گسترش این روابط و رفع اختلاف‌ها در میان خود داشتند و در نتیجه مواضع و سیاست‌های آنها، در طول چند سال گذشته روابط آمریکا و اتحادیه اروپا

در بهترین سطح خود قرار داشته است. افزایش همکاری و هماهنگی در موضوعاتی مانند افغانستان، مقابله با برنامه هسته‌ای ایران، حمله به لیبی و اخیراً نیز اتخاذ موضع واحد در مقابل سوریه بیانگر افزایش هماهنگی‌های دو طرف در موضوعات گوناگون جهانی است.

۴-۴- اتحاد برای حفظ وضع موجود

اتحادها را به‌طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: اتحادهای طرفدار حفظ وضع موجود و اتحادهای تجدیدنظرطلبانه. در چارچوب اتحادهای حفظ وضع موجود دولت‌هایی که سیاست حفظ وضع موجود را انتخاب کرده‌اند، مایل به برقراری اتحاد علیه دولت توسعه‌طلبی هستند که خواهان تغییر وضع موجود است؛ زیرا تعقیب هرگونه سیاست تجدیدنظرطلبانه‌ای ممکن است منافع آنان را به‌طور جدی به خطر اندازد (قوام، ۱۳۸۴، ص ۳۳۷). بر این اساس، می‌توان اتحاد آمریکا و اتحادیه اروپا را یک اتحاد برای حفظ وضع موجود دانست. واقعیت این است که نظم کنونی حاکم بر جهان، یک "نظم غربی" است و کشورهای غربی خواستار تداوم آن هستند. اگرچه آمریکا و اتحادیه اروپا به یک میزان در این نظم سود نمی‌برند و

سهم و نفوذ آمریکا در بسیاری از زمینه‌ها بیشتر از شرکای اروپایی خود است، اما جوامع و دولت‌های غربی به‌طور کلی از حفظ وضع موجود راضی هستند و نه تنها تلاشی برای تغییر آن صورت نمی‌دهند، بلکه با هر تلاشی برای تغییر این وضع نیز مقابله خواهند کرد. به کلام ای.اچ. کار^۹، حفظ وضع موجود به معنای موضع‌گیری خنثی نمی‌باشد؛ وضع موجود یعنی مجموعه‌ای از منافع که به دست آمده و در پی حفظ موضعی برتر در سیستم است (بوزان، ۱۳۷۸، ص ۳۳۱). امروزه نظم حاکم در عرصه جهانی در همه ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی رنگ و بوی غربی دارد و پس از فروپاشی کمونیسم نیز هیچ نظم بدیل و جایگزینی آن را تهدید نکرده است. پس از حملات ۱۱ سپتامبر و افزایش اهمیت تهدید ناشی از جانب تروریسم بین‌المللی و به‌دنبال نگرانی از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و دسترسی تروریست‌ها به آن، این تصور ایجاد شد که این تهدیدها می‌توانند نظم مطلوب غرب را با چالش مواجه کنند و منافع دولت‌های غربی را در حوزه‌ها و مناطق گوناگون در خطر قرار دهند. بنابراین، آمریکا و اتحادیه اروپا با توجه به منافع مشترکی که در وضع موجود

داشتند، علیه این چالش‌های نوین متحد شدند.

از دیدگاه غرب، تروریسم در شکل نوین آن یک عنصر آنارشیک است؛ زیرا در پی از میان بردن قواعد حاکم بر جهان سرمایه‌داری یا سرمایه‌داری جهانی شده و جایگزین کردن اصول خود بر ویرانه‌های آن است و در عین حال از ملت‌گرایی هم جدا نیست، چرا که همواره مذهب و ملیت شامل عناصری مشترک و هم‌پوشان بوده‌اند (تمنا، ۱۳۸۹، ص ۱۴۰). همچنین گسترش سلاح‌های کشتار جمعی موضوعی است که دولت‌های غربی در قبال آن حساسیت ویژه‌ای دارند؛ بر این اساس، آمریکا و اتحادیه اروپا تمام تلاش خود را می‌کنند تا از دستیابی دولت‌هایی که به‌دنبال تغییر وضع موجود هستند (ایران) جلوگیری کنند، ولی در مقابل حساسیت زیادی درباره برنامه‌های هسته‌ای متحدان قابل اعتماد خود (اسرائیل) نشان نمی‌دهند. آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم هسته‌ای، راهبردی را دنبال می‌کند با عنوان "جهانی با سه نه"^{۱۰}؛ نه، به وجود مواد و تجهیزات هسته‌ای که تحت کنترل دولتی قرار ندارند. نه، به دستیابی کشورهای غیرهسته‌ای به تسلیحات اتمی و نه، به دستیابی کشورهای

غیرهسته‌ای به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای. در این راهبرد، تفاوتی میان فناوری هسته‌ای صلح‌آمیز و غیر آن نیست. بر پایه این انگاره، هر قدر که کشورهای هسته‌ای کمتری وجود داشته باشند، خطر تروریسم هسته‌ای کمتر خواهد بود و در نتیجه میزان امنیت آمریکا بیشتر خواهد بود (داعی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۱).

مفهوم تروریسم پس از پایان جنگ سرد و به ویژه دوره پس از ۱۱ سپتامبر به صورت ابزاری در دست ایالات متحده و دولت‌های عضو اتحادیه اروپا درآمد تا از یک سو با توجه به مبهم بودن مفهوم آن، از این موضوع در جهت تأمین منافع ویژه سیاسی، نظامی، امنیتی و اقتصادی خود بهره گیرند و از سوی دیگر، بسیاری از نیروهای خواهان تغییر در نظام حاکم بر سیاست و عرصه روابط بین‌الملل را به این مفهوم پیوند دهند (پیروزان، ۱۳۸۸، ص ۸۰). کشورهای غربی اعتقاد دارند که مهم‌ترین مشکل در زمینه تروریسم، حمایت برخی دولت‌ها از آن است. همین امر همواره به عنوان عاملی برای تحت فشار قرار دادن این کشورها از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا بوده است. غرب می‌تواند تحت عنوان سیاست مبارزه با تروریسم، فضای ساختاری و ذهنی مناسب را برای به بن‌بست کشاندن آرمان‌های عدالت‌جویانه جنوب

فراهم کند (سیف‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۸۷). در واقع، آمریکا و اتحادیه اروپا مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی را به عنوان ابزاری برای حفظ وضع موجود و سرکوب بازیگرانی که به دنبال تغییر این وضع هستند، به کار برده‌اند. از دیدگاه غرب، تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی اگر در راستای تغییر وضع موجود و در جهت منافع بازیگران طرفدار وضع موجود قرار گیرند، خطرناک هستند و باید با آنها مقابله کرد؛ در غیر این صورت، آمریکا و اتحادیه اروپا چندان از بابت تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی نگران نیستند. نمونه بارز این ادعا را می‌توان در بی‌تفاوتی و حتی حمایت این کشورها در قبال اقدامات اسرائیل هم در زمینه تروریسم و هم در زمینه گسترش سلاح‌های کشتار جمعی ملاحظه کرد.

فرجام

امریکا و اتحادیه اروپا در سال‌های اخیر از سطح بسیار بالایی از همکاری در مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی برخوردار بوده‌اند، که نمود این همکاری را می‌توان در حوزه‌های گوناگون مشاهده کرد. در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش مبنی بر چرایی افزایش همکاری‌های آمریکا و اتحادیه اروپا در مقابله با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی

نتیجه اقدامات این رهبران جدید در طول چند سال اخیر، خاطرات اختلاف‌های مهم امریکا و اروپا در دوران بوش، شیراک و شرودر تا حدودی به فراموشی سپرده شد.

امریکا و اتحادیه اروپا با بزرگنمایی تهدید ناشی از تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، اذعان می‌کنند که این تهدیدها منافع آنان را با چالش اساسی مواجه خواهد کرد. بنابراین، دوطرف سعی کرده‌اند که به بهانه مبارزه با این تهدیدها اقدامات گسترده‌ای در سطح بین‌المللی برای مهار بازیگرانی که به دنبال تغییر وضع موجود می‌باشند، انجام دهند. در طول یک دهه اخیر، غرب تلاش کرده است تا با معرفی بنیادگرایی اسلامی به عنوان مهم‌ترین چالش امنیتی خود و پیوند دادن آن با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، از یک طرف پتانسیل اسلام سیاسی برای حضور در عرصه بین‌المللی را تعدیل نماید. از سوی دیگر، مهم‌ترین کشورهای اسلامی را تهدیدی برای نظم موجود و منافع غرب هستند، مهار نماید. با این حال، موضوعی که دورنمای همکاری دوطرف را در مقابله با این تهدیدها با چالش مواجه می‌کند، این است که این تهدیدها تا چه زمانی می‌توانند برای غرب مطرح باشند و امریکا و اتحادیه اروپا می‌توانند

یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که، عوامل مختلفی باعث افزایش همکاری‌های دو طرف شده‌اند. درک مشترک از تهدید، منافع مشترک در مقابله با این تهدیدها و ماهیت تهدیدها پیش‌رو دوطرف را متقاعد کرده است که برای مبارزه بهتر با این تهدیدها به یکدیگر نیاز دارند و نمی‌توانند به تنهایی به مقابله با آنها بپردازند.

مهم‌ترین بستر برای افزایش همکاری امریکا و اتحادیه اروپا در مقابله با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، وجود یک حس مشترک در دوطرف آتلانتیک درباره تهدید ناشی از عوامل فوق می‌باشد. این ادراک مشترک که هم در بین مردم و هم در دولت‌های دوطرف قابل مشاهده است، زمینه مناسبی را برای افزایش همکاری‌ها فراهم می‌نمود و نکته مهم‌تر این‌که در طول یک دهه اخیر ادراکات دوطرف از تهدید، به‌طور فزاینده‌ای به هم نزدیک شده است. روی کار آمدن افرادی مانند سارکوزی، مرکل و اوباما موضوع دیگری بود که به افزایش همکاری در دوطرف آتلانتیک کمک فراوان نمود. این افراد در مواضع کشورهای خود تغییراتی دادند که با رهبران قبل از خود کاملاً متفاوت بود؛ و منجر به گسترش همکاری‌های امریکا و اتحادیه اروپا در سطح بین‌المللی گشت. در

افکار عمومی خود و جهان را متقاعد کنند که تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی منافع و حیات آنها را با تهدید اساسی مواجه می‌کند. واقعیت این است که تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی ممکن است که آمریکا و اتحادیه اروپا را مجبور کند که در راستای دفاع از خودشان در برابر این تهدیدها، با یکدیگر همکاری کنند، اما از یک سو ماهیت و شدت این تهدیدها به گونه‌ای نیست که بتواند اتحاد استراتژیک غرب را در دوره جنگ سرد و در مقابل اتحاد جماهیر شوروی احیا کند. از سوی دیگر، این تهدیدها در حال فروکش کردن می‌باشند، و افکار عمومی غرب نیز مانند سال‌های گذشته از بابت آنها نگران نیستند؛ اگرچه تهدید ناشی از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی همچنان مطرح است، اما تروریسم نمی‌تواند به عنوان یک تهدید واقعی مدت زیادی برای آمریکا و اتحادیه اروپا مطرح باشد؛ پس از قتل اسامه بن لادن و فروپاشی سازمان القاعده و کشته شدن بسیاری از رهبران این گروه، و همچنین با برجسته شدن مشکلات اقتصادی و داخلی جوامع غربی، امروزه افکار عمومی این کشورها بیش از هر چیز نگران مسائلی مانند اشتغال و تورم است تا تروریسم.

منابع فارسی

۱. احمدی لفورکی، بهزاد (۱۳۹۰). "آلمان: دوست نیمه راه؛ روابط ایران و آلمان و چشم‌انداز پیش رو"، *کتاب اروپا (۱۰)*، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
۲. ایزدی، پیروز (۱۳۸۸)، "روابط فرآتلانتیکی در دوره اوباما"، *فصلنامه راهبرد*، سال هیجدهم، شماره ۵۱.
۳. بوزان، باری (۱۳۷۸)، *مردم، دولت‌ها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. بوزان، باری و اولی ویور، (۱۳۸۸)، *مناطق و قدرت‌ها*، ترجمه رحمان قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. بوزان، باری و ویور، اولی و دووولد، پاپ (۱۳۸۶)، *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۶. پیروزان، علیرضا (مهر و آبان ۱۳۸۸)، "اتحادیه اروپایی و پدیده تروریسم"، *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره اول و دوم.
۷. تمنا، فرامرز (۱۳۸۹)، "تحول مفهوم کنشگر و مسئله امنیت در روابط بین‌الملل"، در کتاب *تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل*، حمیرا مشیرزاده و نبی‌الله ابراهیمی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۸. خضری، رویا (۱۳۸۸)، "سیاست اروپا در قبال نقش آمریکا در چارچوب مناسبات فرآتلانتیک: هژمون لیبرال یا امپریالیستی"، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال بیست و سوم، شماره ۲.

منابع لاتین

۹. داعی، علی (۱۳۹۰)، "تروریسم هسته‌ای: از نظر تا عمل"، **در تروریسم و مقابله با آن**، تهران: انتشارات مجمع جهانی صلح اسلامی.
۱۰. درویشی، فرهاد و عزیزالله حاتم زاده، (۱۳۹۲)، "روند مواجهه امریکا و اتحادیه اروپا با تروریسم: از ادراکات متفاوت تا همکاری‌های مشترک"، **فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک**، سال نهم، شماره ۲.
۱۱. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف، (۱۳۷۶)، **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، جلد دوم، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: انتشارات قومس.
۱۲. سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۳)، **معمای امنیت و چالش‌های جدید غرب**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۳. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، **روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها**، تهران: انتشارات سمت.
۱۴. کریمی، هوشنگ (۱۳۸۷)، "جایگاه اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل در حال تکوین: موانع و چالش‌ها"، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال ۲۲، شماره ۳.
۱۵. کگان، رابرت (۱۳۸۲)، **بهشت و قدرت: امریکا و اروپا در نظام نوین جهانی**، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۶. ملاقدیمی، علیرضا (۱۳۸۹)، **همگرایی در سیاست‌های نوین فرآتلانتیکی و خاورمیانه‌ای فرانسه**، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
17. "A Secure Europe in A Better World: European Security Strategy", (2003), at: <http://www.consilium.europa.eu/uedocs/cmsUpload/78367.pdf>
18. Armitage, Jr David T (2007), "US and EU Efforts to Fight Terrorism: Same Ends Different Means or Same Means Different Ends?", European Unions Studies Association Conference, may 17-19, Montral, Canada, available at: <http://aei.pitt.edu/7683/1/armitage-d-04a.pdf>
19. de Vasconcelos, Álvaro and Zaborowski, Marcin (2009), "The Obama Moment: European and American Perspective", European Union Institute for Security Studies, available at: http://www.iss.europa.eu/uploads/media/The_Obama_Moment_web_A4.pdf
20. EU Strategy against Proliferation of Weapons of Mass Destruction (December 2003), at: http://europa.eu/legislation_summaries/foreign_and_security_policy/cfsp_and_esdp_implementation/133234_en.htm
21. Fried, Daniel (2006), "The U.S.-European Relationship: Opportunities and Challenges", Testimony of Assistant Secretary of State for European Affairs, before the House of Representatives, Committee on International Relations,

- Common Transatlantic Response", *European View*, No.9.
28. **National Strategy for Homeland Security** (2002), available at: http://www.dhs.gov/xlibrary/assets/nat_strat_hls.pdf
29. **Remarks by Hillary Clinton during Senate Foreign Relations Committee hearing on January 13, 2009.** Available at: <http://www.state.gov/secretary/rm/2009a/01/15196.htm>
30. Rees, Wyn (2006), **"Transatlantic-Counter Terrorism Cooperation: The New Imperative"**, Routledge Taylor & Francis Group.
31. Sally, McNamara (2011), "The EU-U.S. Counterterrorism Relationship: An Agenda for Cooperation", **Backgrounder**, No 2528, Published by The Heritage Foundation
32. **The National Security Strategy of the United States of America** (2002), available at: <http://merln.du.edu/whitepapers/USnss2002.pdf>
33. **Transatlantic Trends: Key Findings** (2008), The German Marshal Fund of the United States, available at: http://trends.gmfus.org/doc/2008_english_key.pdf
34. **Transatlantic Trends: Key Findings** (2009), The German Marshal Fund of the United States, available at: http://www.house.gov/international_relations/109/fri030806.pdf
22. Isernia, Pierangelo and Everts p. Philip (2004), "Partners Apart? The Foreign Policy Attitudes of the American and European Publics", **Japanese Journal of Political Science**, 5.2.
23. Keohane, Daniel and Grevi, Giovanni and Helly, Damien (2009), "European Security and Defence policy: The First Ten Years (1999-2009)", **European Union Institute for Security Studies** (ISS), available at: http://www.iss.europa.eu/uploads/media/ESD_P_10-web.pdf
24. Korski, Daniel and Serwer, Daniel and Chabalowski, Megan (November 2009), "A New Agenda for EU-US Security Cooperation", **FRIDE Working Paper**, No.92,
25. Liska, George (1962), **Nations in Alliance: The Limits of Interdependence**, Baltimore: Johns Hopkins Press, p. 301
26. Mahncke, Dieter (2009), "The United States, Germany and France: Balancing Transatlantic Relation", **The British Journal of Politics and International Relation**, Vol.11, pp.79-93
27. Mladenov, Nickolay (2010), "The West and Terrorism: Opportunities and Challenges for a

http://209.200.80.89/trends/2009/docs/2009_English_Key.pdf

35. *US National Security Strategy* (2010), Available at: http://www.whitehouse.gov/sites/default/files/rss_viewer/national_security_strategy.pdf
36. *The European Union Counter-Terrorism Strategy*" (2005) , Council of the European Union, Brussels, 30 November.